



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: سَبَّاح السَّاحِ

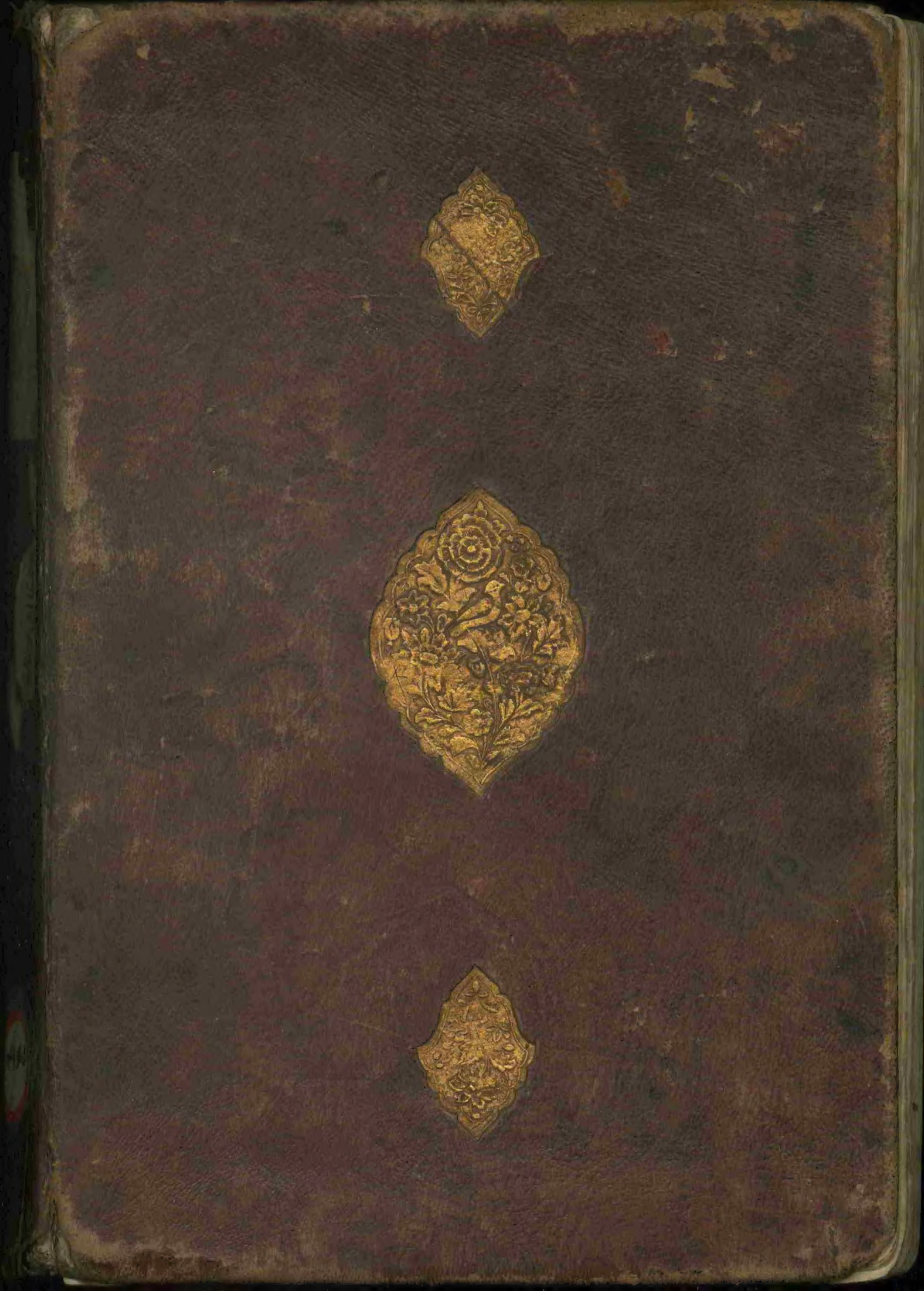
مؤلف: حاج میرزا زین العابدین سستعلی

شماره کتاب: ۴۹۶۵

اندازه: ۳۰/۵ × ۲۰

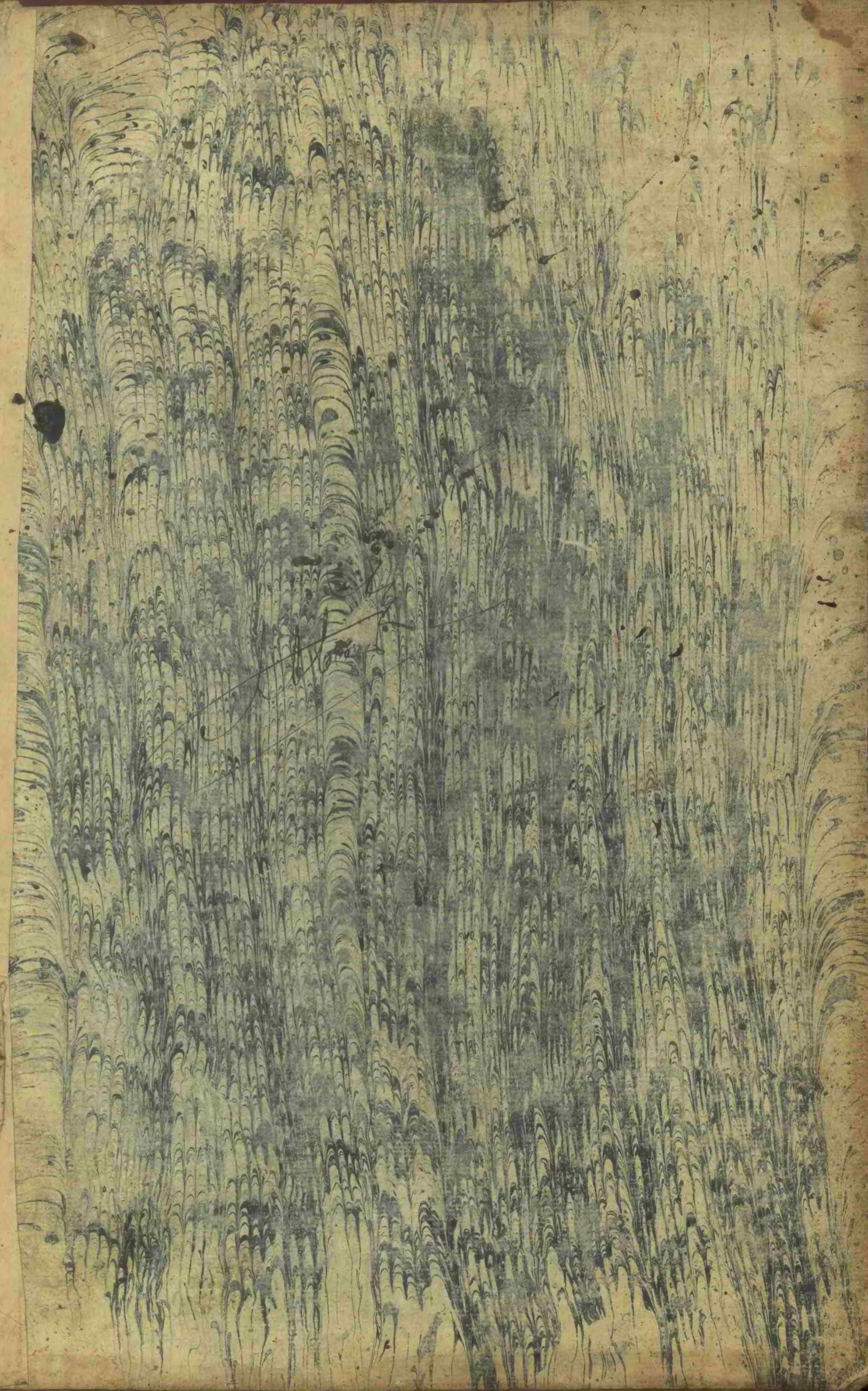
تاریخ تصویربرداری: ۱۹۵۴



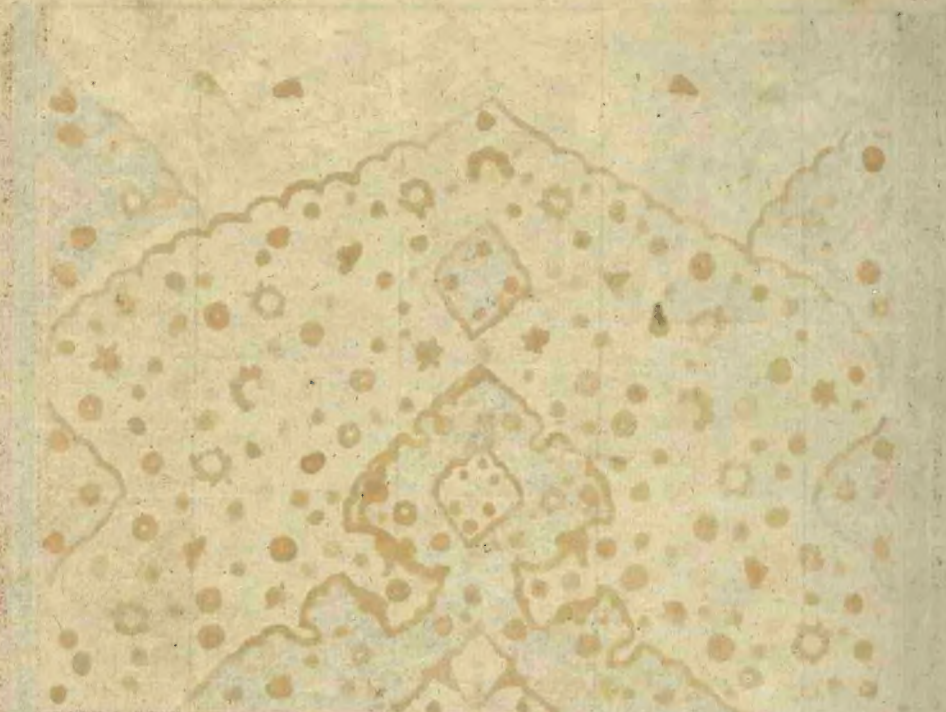


Ben.
11X10
b 50

2990



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



٩٨
٤٩

٩٨



دستار حمد و سپاس و تخلص نشاء بقیاس مخصوص بارگاه اهدای و محض درگاه صمد غراسمه و جلای کرمه که از کمال احسان فضال
موجود انرا در باغ وجود مثمر و بارور نمود و از فضا طافت میا حین ممکن از امر گشتی هستی محض و ربان فرمود **کرمی** که از عین مکرمت
بار وجود بی ادم را چند بنده را که های فضایل صوری و معنوی و بی نهایت بخشید و چندین هزار از هزار و نظیر تر از از انبار لواجم
حکمت در هر روضه عین شهادت اشکار کرد و امید **رحمی** که از غایت رحمت سجده وجود انبیا از ان بوستان امکان کردید باغزار امانت
و خلایق و عمر و بار و ساخت و بنیای و بنیاد و نهاد که بی ادم و دو هر فطرت در دام باغ ایجاد بر افراخت **خلایق** که بیلان روضه
امکان بر احد بنشینم و او را که ولایت سلایم بر خلق السموات و الارض بقول الله و طوطیان خلقی ایجاد در تبیین هم بر وار کردن
شئی الایض عجم و لکن تفقهون نشینم **همانند** که طایران بوستان امداد در هوای معرشتن بال طیران بسته که با عوفا که حق
میرفتن و مرغان گلستان داشت و مارج شایر بر پرواز بسته که لا احمی شاه علیات که انیت علی نقیبات **نظم** سبحان الله
که صفاتی که بر یا بر خال بخوی فکد عقل الیها **و باد** که اطفال هم ممکن از محض اده بی تغییر و زبات و بی ملاده از علم محض و
کرد انید که و ما انما اولاد احد اذ اولاد سن ان یقول لکم کریمون **علایی** که علیش بر ساق و لولوح و کلمات و خریات کلش کورتا
برابر و یکسان و هو کل شئی علم **قادر** که بر سیاح خود از سیامت کلز اقله شمس و علم و ما کلام الله حق قدره و در حله های تن فرام
از غلشای گلستان کمالش قاصر و عند یسپان انعداد اوراق غلای و لکن از تعدد و انعم الله لا تحصى **ها** تعالی شان را که
قیاضی که مشت خاک اذات کامل المصافات نموده اسم او را انسان نهاد و عقل نهاد و نظر خویش را بدو گرامت کرد و عیش و
و علم و غریب و ذوق و عرفان بوی عنایت نمود و لوی عز و علای انرا در فضای کون و مکان و خطه زمین و زمان بر افراشت و بارائی
از جمال زمین و آسمان و جملة الاولیاء باله و انما امداد بر پشت انسان گذاشت ذلک فضل الله یؤتی من يشاء و الله ذو

الفضل العظيم بعد از محمد حضرت پیر و نایب خلافت و ذکر فکرت و راه نجات و جواهر صلوات برادر روح ساکنان فرادید و
 دعاها و اجابت از کرم های دروستان شریف و کلمات و **نظم** و رد و پند و سر و سراننده اند و هر شخصی از ایشان چند
 خطی بکنان وادی خلالت و کسب کان بیه غایت از آگاه و هدایت کننده اند علی الخصوص بر آن صدر ذین صفات
 بیا و دم به الله و الطیب و زانیر خاریش و ما آرسنا الله و رحمة العالمین ان دیو دیار سبب الاناسی و بی سبب فیضی
 فریب از دین و ان مسند شریف و سود بیاید به فرقی از خلوت کرب مع الله ان طوطی و مینیم عن الهوی ان طوطی از غی
 و ما طعی انبار و سر پند از ان افعال جمل نمکات ان مکرم و اجابتی ان واجب من انهای شکوف باغ ملک ان غم شوه و
 زبده موجودات و زنده کایات حاتم الانبیا و سید الاصفیاء و الفاسم محمد بن عبدالله ان الله و ملائکة یصلون علی الی ایها
 الذین امنوا صلوا علیه و سلوا انکما صلوات الله و سلامه علیه و اذ الطاهرین **نظم** خوشتر باشد و محترم دنیا و آخرت مصلحت
 عرش و خراج و نبی مصطفی کان بود کل عالم او بود افتاب مبین و خالده او بود کیمیا الطایف رحمت و غفران و شریف
 رفت و روضان شاد و روح مقدسه اهل بیت که حقانیتش اسرار است از صفت و دانه ان عالم است و مقتدایان
 عرصه الانبیا و جودت اندام غایب الله لید به عکس الرحمن اهل البیت و بطریق نظیر بر طهارت ایشان کوه و ایزد کل
 استقام علی جملة الودود فی القرب برمودت ایشان دلیل بر اعانت **سم** لربان معطر و کرم بکرم انامه بنیر انعم الله و انشا
 بقیات معنی بمنزله نوره من موسی و اراکشف لک کشف اغطاء و انفسوار عرصه کافیه و انفسار ان نقطر ماء
 دیم الله و ان جود برین بیت و ان کرم عودیت و اولی حضرت کردگار و انقسام خیز و انار قطب الوصلی و خوف الموحد بر
 بحر الخازمین اسد الله الغالب مظهر العجایب علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و علی و فاده و اتباع و انصار جمیع الامم الذ
شعر اسد الله در جود ملامت در پیر پیده هر چه بود آمد **تا** **بک** بحر از اوقات و معجزات طایف مخلص و شیوا و معتقدان
 نزار علیهم اولیاء الله و کتب بیدار کل نغمه الله الغفر الحق الحق الحق ابی اسد و ذی العبادین شیوا و بنصر الله حبیب نفس حیا و ده
 خیر انسه معروض بدارد کرم بار معرفت مائز از ارباب فضل بحال بر بر سر معجزات اصحاب جلد و حال ظاهر و هویدا و روشن
 پیدا خواهد بود که بنا بر اقتضای قضایای کردن با حکم حضرت پیر از وطن مالوف در دروازه مسکن مهجور و مهجور گشته در عبادت
 عالیات است و کون نمود و ملایم در جلالت و الله سبب علی اتصال علوم سمیر و فزون دیر و مشغول بود و چون با و سبحان از
 مراحل نیکوئی بر حلقه هفدهم پای نهاد بر وفیقت بر بلبله نوا حضرت قالی سیاحت اقلیم مختلفه از بلاد تزلزل و تاجیاد و در در
 و زواید است و در و محالست عالی دلی و معلومت افاضل و از اهل کثرت اتفاق افتاد و محالست طایف امام از وضع و عرف
 و قریح ضعیف و ری نمود و صاحب فرقی بنیادم از کفر و اسلام در هر مقام خداوند و انوار و الخزان مقدس نمود و بعد از اسعد و افضل
 از صحبانیان روزگار و انتم اندامه یا مستفیضی هر در کردید و کلی از وضع حال اهل عالم غمناخ و خزان با کمال چیده و گذار
 مرکب ان کرم بصیغ **نظم** زهر کس و شوشه باقم زهر خمی خوش باقم سبب تالیف باعث تصنیف این کتاب غایت **نظم**

یا ایها الناس انکم فی ریح من العجب فانما خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه لیسر لکم و یقر لکم انما
 مادته الاله می فرغ حکم طفلان را بشناختن که درینکه می بود الاله را در کار که با علم و بعد علم شایا الیه چون بهار جوانی
 از نور کسوت گذشتن بخزان پیری رسید و سالی ایام درین روزگاری نشاط عمر را بنجام رسانید و شاهد خوشی که بارها
 جوانی بود از صحت و دوری گردید و سنین عمر با سالیان شب و روز سوار گشتن چنان که ناخت که از هر حال زندگانی بچاه و چاه و چاه
 طی ساخت و دوستها و اطراف را در آن قوای باطن که در ضربت و باری چون عقول عشره و عشره عشره بودند نه اسد انانی را نه امید
 مودت و لالچ خاطر متروکند و هر یک نوعی طریق پویانی سپردند با وجود آنکه حافظه و تحلیله و متفکره اشخاص در اندیش و در اندیش و در اندیش
 صحبت و یمنه یاد نکردند و سعی و دوازدم که مر بودند و دسان پودن هم و یکدل بخدمت قیام می نمودند در بیان محبت ایشان
 سستی پذیرفته ماند نبات الغش هر یک جدا گانه در دل از خدمت برگرفتند و بنده نیز از زلال گرفته پیوسته که در پودن
 در روز و در ساعت بجهان می چید که می کرد که تر از غرام و عیض غریبیم و گاه میگوید که بخور و دردم ندانم حاضر
 نیستم کفتم ای ناسپاس جوانان شما را فوساها با من رفیق بودی و مدتها در سفر حضرت اخلاصی پیروی و با طوار مخلقه
 نورانیت کردم و لوان محبت داشت بر بخار و دردم نهاده و در اغری و عجز و استم و از تو ارم دوستی دلفیه مهال ناک
 اکنون بهم و حلاله معارف داری و تو صحبت برین رفیق میلادی در جواب عادت اهل روزگار پذیرفتی و در میان پرستان
 گفتن عادت کردی که در زمان که با تو بودم و تو را اطاعت و رفتی می نمودم هنگام شب در میان جوانی نبود و هر که حرفی افتاد
 تو می نمود و در آنوقت قدرت کامله و قوت شامله داشتی و کسب الهی تو دمی نداشتی و اکنون پیوسته و در میان
 از تو دگر و هر همان از تو نیستند و چون از بنده و جواب را شنیدم و این پویانی را از آن که تو گفتی دیدم به هم می آمد که اگر سوال
 بفرمایید خواهد گفت که به عجز و دهم و از غلبه صغیر اسودلی شد اما یا آنکه از قدرت با هم و چون مر حالت غافلانه
 سکون و چون دوستی داشتی و تو می دلی صحبت برگرفتند و حق و در آنرا طر محو نمودند که تم ایچشم اگر چه رفیقان عهد
 دوستی را شکستند و خواهر را شکست و توانی خست اما از تو این چشم داشت نبود و تو هواره نور چشم بودی پیوسته غریب
 ایام را مشاهده نمودی و بسبب چشم عیبت پس کسودی و نیک بدر و در کار و الوان و اشکال هر یک مشاهده کردی
 پایان حسن و قبح امور را بنظر و درمیدی و شاهان ماه میگردید و بران غریبید منظر و هر اقام و کثرت برای العین دیدی
 و بصورت ارباب فضل کمال و حد و بدان و حد و حال در هر یک رسیدی اکنون چه واقع شد که اندیشیدن داری که خود ندانم را
 مهمل گذاری و میخواستی که چشم از حقوق و حد و ساله بوسی خالک پیرونی بردیدم مردی با شی چون بودم بازاری هر چه علم و پیر
 اری که گاهی در دلم که میگوئی که بهار و دگاه میگوئی که پیروم و دگاه میگوئی که شب کردم یا گوش از تو خبر نگار دارم از تو که تو
 اندک دلدل دارم چه که تو هواره با من بودی سخنان ارباب یمنین شهودی و کلمات بر زبان دین استماع نمودی و تو هر جا سخنان
 حق و باطل می شنیدی بی زیاده و نقصان از این می رسیدی و تو هر که از صحبت زلال نداشتی همیشه غم محبت مرا در زمین دل

خود میکاوشی الحال چه روی خود که با من سرگشایی و در مفاخرت من نیکوای و هر ساعت تا مفاخرت میواری و مرا محافل را دست میساز
و هر چند حق میگویم نمی شوی عذر اگر ساخته بطریق غیر و علی الاطلاق حمید و اوصاف پسندیده شما که احباب کردیم مزبور بدو
دل و زانرا و محض شاکه عبات خاطر من کرد بدو و انصاف و یاری میداد بدو زبان تحسین من میساخت بدو و من در محصل شما
ریاضات شافره و محال است خوف الحاق کردیم و در راه شما زحمت بسیار و محنت بسیار دیدیم تا آنکه در محبت من ثابت قدم و راسخ
شدید چه کرد در بیان جوانی و عنفوان زنده گانی که زمان غرور و کمالی بود در صحبت من زحمت داشتید و عوام مانند اهل
دینا خود پسند و خود رای میداد شدید باز دور و نزدیک جوایای احوال خود دید و چون مرا خلاص خود دانستید که هر یک نام رسیده
و سالها در محبت من اوقات گذرانیدید و ملتهای بدیدای پس من جلس من بود بدو و من نیز از معاشرت شما خوشتر و مسرتتر بودم
و در محبت و بلا و رنج دعا از شما استمداد میجویدم اکنون چه وقت شد و چه پیش آمد که خیال مفاخرت را بدو و تصور دوستی را دور
میگذارد بدو ای محبت عزیزت و حیای امانت و تو که در شفقت و تقوی شما که چون بای سبب مرا قریب بود بدو و من نیز از معاشرت شما
خاطر من غفلت نمی نمود بدو و من هم با شما طرفه محبتی و محبتی داشتم و اکثر اوقات بر اسودگی محبت شما هم می کشتم عجب الحال چه روی
نموده است که من را اشتیاق کرده مانند یکا یکا شده اید و طریق ناسپاسا پیش گرفته اید چنانچه ای نازد شیره سوختن را دید ای صبر و
تواضع و ادب ای حلم و قناعت و اخلاص شما که در میان سته ضروریه با من بودید و محبت سته واداشتن در ملایمهای
گذاشتید و من نیز در استرضای خاطر شما در وقت بیامی میکردم و بر این خوشنودی و شلخی و انکسایا بجای آوردم اکنون شما که ایستاد
که از من چه نال و ناله دیدید که موجب کینه و رنج شما گردید و ملاک شما را بدین مقام رسانید که نذر شیره مفاخرت میخواست و طریق و نال شما
می پیمایید ای وفا و صفا و تسلیم و رضا شما که مانند جاسوس حسرت خود دید و زمانی از محبت من مفاخرت نمی نمودید و چون
افتخار میکردید اکنون چه روی نموده است که مانند جویان دیگر در این نیش و سگال افتاده اید و چون سایر رفیقا در دل و جانی
لهاده اید این محبت و شجاعت و ای عفت و علالت شما که در این عناصر را چه پیراهن تن بودید و رفیقا جانی و یاران روحانی
بودید و هواره طریق و اوقات مرا می نمودید و من نیز با شما غایت محبت داشتم و در استرضای خاطر شما هم می کشتم ای ایضا در حق
جانی و ای صلاحی و شهادت نمی توانی کرد در راه حاکم چه مقلد از محبت بدو و در رضای شجاعت چه در محبت کشیدم و در حق
عفت نمی توانی گفت که خودم و در محبت عدالت بسیار محنت و رنج بردم و در این زمان که دشمنان دهر خود مندان عصر
از عهد عهد شما بیرون نیامدند و از حمایت شما محرومانند و اکنون در منغش از حمایت دلم و بلوایانگی بر روی شما گذارم این زمان
پیشتر چه جفا که در طریق عوام را پیش گرفته اید و یا مانند علما که محال پیر از رفیقا نشو و پذیرفته اید ای ناله و جوی و ناله
شما که در میان و مالید ناله که در پیچ از کان اربعه باشد و ناله احوال غلظه احوال خود دید و هیچگونه خیال جانی و سگال پوفا
نمی نمودید و مانند عاشقی که پیوسته جوای رضای معشوق خود باشد در استرضای خاطر من سعی بلیغ میکردید و در لایق ایام
و شهر و عوام در حال منکدری و جان سپاری اهتمام تمام بجای آوردید و من هم با شما غایت اعتقاد و نهایت اعتقاد داشتم

حلالان نیست که انساب ایشان حضرت امیر المومنین و از ان جناب بلورن واسطه حضرت رسول ص و بر تپان ایام به منتهی می رسد با آنکه
 بواسطه خلفای ثلاثه علم حضرت امیر المومنین میرسد پس اگر بدین واسطه میدان ایشان می شود و این بود که سبب حضرت
 از جماعتی که حضرت امیر المومنین را بلا واسطه بنای خلیفه حضرت رسول و اندوختن آنکه صوفیه چنین اند پس صوفیه از اهل است و حق
 صحیح نیست و اگر بواسطه میدانند همچنان ایشان شیعه خواهند بود زیرا که کسی عبارت از جماعتی که حضرت امیر المومنین را بلا
 واسطه خلیفه حضرت رسول نمیدانند محال آنکه صوفیه چنین بنشیند بلکه شیعه واقعی حقیقی ایشانند پس قول علامه در کتاب کشف
 الحق بالغیر در کتب بکر است مخالفه ظاهر بیکدیگر است و این مضافی علم در انش است و دیگر که در مدبر در وجه مبارکه امام حسین
 دایم معین بحکم قطع و جرم بلا اشتباه یکی از صوفیه را که در میان دعا و شام و عشا و نهار و شب و در آن یک غار و نیکو و از اول اوست و انوار
 دافقان و بطریقیکه در کتب جواب کشف این قول از علامه و اهل دانش و دانت و دانت صحیح و جای نیست زیرا که علامه یا امام از خارج صوفیه
 کرده و بعد از آن داخل در صوفیه یا امام از در صوفیه کرده یا او نیز در صوفیه و در غار نکرده پس در علامه و خارج در صوفیه غار کرده و پس
 بیشتر از او در صوفیه ممکن است که علامه بعد از آنکه از اهل صوفیه شده باشد پس کوفی یا آنکه غار نکرده خلاف شرع و کذب
 زیرا که سوساطه عظیم است و معصیت بزرگ در توفیق اسلام آنکه همان بودی و در صوفیه است و اگر علامه غار نکرده
 در صوفیه و در اول وقت داخل در صوفیه و آنکه نیز در اول وقت داخل در صوفیه و ممکن است در ثانی علامه آنکه غار نکرده
 باشد و علامه در صوفیه مشغول بودن او و بعد از اطلاع بنابر آنکه هم نرسیده باشد پس در این صورت حکم قطعی بر آن غار نکر
 نیز غیر جایز و اگر علامه و آنکه هر دو از اول وقت تا آخر وقت در صوفیه بوده اند علامه غار نکرده و آنکه نیز نکرده بنا بر قول علامه هر دو
 در علامه و منع از غار نکرده ممکن است که آنکه نیز همان مانع یا مانعی دیگر نیز بوده باشد پس حکم قطعی آنکه آنکه نکرده و در صوفیه
 غیر جایز و دیگر آنکه بسیار که علامه از اول وقت تا آخر وقت در صوفیه مشغول بود و احوال آنکه ظاهر سلاست بوده باشد آن نیز جایز و
 که احتمال برود که در میان آنکه با او عداوتی داشته باشند و باین احوال قول شهادت ایشان بر آنکه غار نکرده است عقلا و عرفا
 بود و حدیث اما عقلا اتفاق اهل خبر است باینکه اگر از حاصل احتمال بطلان استلال و نقل و روایت حدیث بدین معنی که در
 وقع استنباط و فی الحقیقه در در الحاد و در بکر علامه و دانت و معانی بعید است که کلامی می شود پس باین کردی که در صوفیه
 و بنابر این معرفت اظهار برای ایشان طلب و حجت کند و استنباط دارد و در کتاب جوینش ثبت نماید پس باید و جبر کرده شود
 و معنی بقول از علامه در کتاب کشف الحق باینکه ممکن است اهل آنکه صوفیه این فقر از آنکه علامه از برای اعتبار قول باطل خود را
 نموده باشد و باین سبب جعفا القول را از مخرج بیرون برده و در سلاسل آنکه اهل الله در او رفته و بکثرت تابعین خود را
 موعظان ایشان را نیز جبر کرده نشود و باینکه از علامه و اندام فاسد که بر این قول لازم می آید بوجهی که در کتب و از وقت علامه در
 تدبیر و انکار بچندین امر و مشروع برای علامه ثابت می شود پس لازم است بر هر که در علامه را از مومنین دانند بقول او که در کتب
 بر مذهب صوفیه دارد از و نمی نماید و علامه را که صوفیه ندانند آنکه این فاسد در حق ثوابت نشود و قبل از این که کتب را در آن

و انوار علم که نظر واسطه صوفی وضع و علم شد از برای مومنان کامل از اباب یقین و فانیان و انساب بکفر و انساب بکفر و انساب بکفر و انساب
 نماید منتهی باین اسم و در عالم بوده باشد با آنکه این اسم وضع از برای جبر جماعتی بوده است یا عالم بصفت جماعت موضوع شده
 بوده یا عالم بنوعی پس اگر عالم بوده که موضوع این اسم انقباض و اولیا و مومنان و کمالانند و مذهب و انکار و انان غوده هر چند
 باین صفات باشند این منکر و مذهب کنند مذهب قیام و کاذب و نادرین اسلام است و اگر بیکه در صوفیه از صوفی جماعتی اند که مضاف
 باین اوصاف و موضوع علم این اسم و لفظ اند بلکه صوفی میگوید و در نادر و در طایفه است این منکر و مذهب کنند هر چند از
 صوفی داده و نادر و در طایفه نموده باشد نیز طایفه است موافق حدیث که در اصول کافی بکلی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که سوال
 نمودند از حضرت که انانی الهاد چیست حضرت فرمود که انانی الهاد آنست که کسی سنان ریزه را هسته و هسته را سنان ریزه گوید
 یعنی استعمال لفظ در غیر موضوع له نماید و اگر عالم بصفت جماعتی که موضوع علم این لفظ و اسم اند نموده و انکار و مذهب انفرقه
 نموده آنکه از اهل علم و عقل اند پس آنکه اهل در و منصف عاقل بر کلام چنین که اعتنا نخواهد نمود **چهارم** مولا علی باقر مجلی در کتاب
 عز الحی و نور ساله اعتقادات و دیگر تصنیفات از آنکه انکار و مذهب صوفیه نموده و بی نیز صوفیه را از اهل اسلام و جماعت فرموده در
 موضعی از کتاب که در بیان مذهب صوفیه است بدین عبارت گفته که در بیان اهل حق یعنی شیعه مذهب عباد و زهاد بوده اند و
 ایشان از اهل صوفیه مشهور اند و بر طریق حق سقیم بوده اند و زاهد و فریض مناجات و عبادت و بندگی خدا را اشتراک دارند
 سلطان العلم و المحققین و برهان الاصل و الکاملین شیخ صفی الدین و سید الفاضل از طراز و سربنده المتعبین این همه
 و شیخ سعادت شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد یک طریقه ریاضت و عبادت بقانون شریعت
 مقدسه بنوی داشته اند و بعد از آنکه از علوم دینی متوجه عبادت و ریاضت و هلاکت نموده اند و علوم حق را در سر می کشند
 و بدین از ایشان نقل کرده اند که الهاد اجمالی ایشان از اخلاقیات نکرده و داخل صوفیه را نکرده با آنکه ایشان از انساب مشهور در
 بوده اند و از آثار و احوال و صفات ایشان عالم صور کرده و تأیید قیامت از بركات ایشان عالم ظاهر و باطن محسوس
 و در روح و در امر اشیاء عظمیاء کرده اند و جهان خود را در راه دین بدل کرده اند و بعد از آن بر سر مذهب رفت و در انبیا این
 فقرات است که مولا علی باقر و حضرت که صوفیه شیعه بوده اند و پس پس مذهب مطلق از او و جبر و نیست و احوال آنکه
 مطابق نموده و بر کتب از ظهور شیخ بعضی از علمای عام که انکار صوفیه نموده اند بسبب ایشان مذهب انکار نموده اند و از علمای
 که سکه اعتقاد بر او باشد غیر از این چهار کس آنکه صوفیه نکرده و بنابر حدیث من مطلق اما چه نفر دیگر از علمای شیعه که بول
 محمد باقر نقل آنکه از ایشان نموده ان کتب و اسناد از انبیا و علمای غیر قیامت است و در کلام مومنان است و فی الجمله
 کلام حاصل میشود که از اهل عقل و حکم ابا بودن بمافال عاقل اما مفضل **انکه** نموده است که صوفیه و در بعضی کتب
 بگوید که هر دو یکدگر حقیقی همان آنکه در کتب احوال شیخ صفی الدین بنسب و است و باین احوال شیخ در مجالس و کتب و از جمله
 و احادیث و از مشایخ ما قبل و ما بعد از او در کتب از ایشان مشهور تر از آنست که انکار از خود و انچه حدیثی در علم الداعی

بجهان نقشند بر کیند که شیخها الدین اکثرت کریمه رسید که در قله ی ذکر قلیل نقش است لاجرم مشهور بنفشندی کرد و بجهان که
 یکی از بزرگان ایشان شاره بدین نموده **نظر** ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را بردار خود نفس بند بر صبر و با تحقیق پوشیده نما
 کز فرغ و با تحقیق علی متفقد این جمیع سلاسل صوفیه و منتهی بشو و حضرت سرور و لیا و علم هدی چنانکه در این دفتر ذکر
 کرده است که سلسله نقشبند بر کرد و آن حضرت که اصل آن در رگستان و او زبکستان و شعبه او در هندوستان و بلاد
 می باشد منقل بسیار به سلسله خود را حضرت اما حقیقت صاف و میگوید حضرت اما داد و نسبت است یکی بوالد خود اما محمد
 باقر و آنرا بوالد خود اما زید العابدین و آنرا بوالد خود امام حسین و آنرا بوالد خود حضرت رسول و نسبت دیگر که حضرت صادق
 دارد بقاسم ابن محمد بن ابی بکر و بر نسبت از ادب سلمان فارسی و او را بوالد خود در روایت شرف حضرت حضرت رسول نسبت
 ارادت دانی بکر تائید در کتابی در سلسله خود در تحقیق نسبت تأسیس نموده است که ای میگوید سلسله نقشبند بر است
 و تحقیق شوشی صاحب السالک المومنین این سلسله را تحت رغبی اصل میداند و حق بجانب است بجهاد و اولاد آنکه حضرت اما
 حقیقت صاف نظر با حدیث کثیر بل متواتره عامه و خاصه اما و اجلا اطلاع بر دوره قاسم ابن محمد بن ابی بکر از جمله صحابه است
 زید العابدین بود چنانکه در حال شیع طوسی و ابن دود و مکرور و در تاریخ قاضی ابن خلکان شافعی مسطور است که قاسم از
 سادات تابعین و یکی از فقهای شیعه است که در مدینه منوره بود و او را فضل اهل زمان خود بود و از حقه او حدیث روایت
 کرده و جمعی از تابعین از روایت دارند و قاسم پس خاله مادر العابدین بود و مادر او در مدینه منوره بود و از او حدیث روایت
 می کرد و صبیح او ام فروه نام او بود و بعضی گویند نام او قاطره بود و در جبهه مطهر حضرت اما محمد باقر و مادر حضرت اما حقیق
 الصادق است و در زمان وفات قاسم اختلاف فراوانست و از جمیع این خلکان است که در سال صد یک وفات یافت و عمر او
 هشتاد سال یا هشتاد و دو بود و بقول خاصه و عام حضرت اما محمد باقر افضل و اکمل است از قاسم از همه جهات بنا بر این
 ترجیح دارن حضرت اما حقیق قاسم را بر والد خود در بدو شدن از جمله ترجیح مروج بود و تحقیق و تفحص با فضل
 و هیچ ذی شعری و صاحب مدینه که صله این امر شیع می شود چه جای چنین بزرگوار که از صغر سن بالذات و ارادت
 جامع جمیع کالات صوفیه و معنوی بود پس قول بر ادب آن بزرگوار قاسم را از خیر اعتبار و ساقط و هاد است و تائید
 آنکه در زمان سلمان قاسم صغیر بود و با بل و نسبت سلمان و ادب او بود و قاضی نیست که قاسم را چنانکه مکرور شد از حقه
 بر بدین حضرت اما زید العابدین بود و تائید آنکه میگوید سلمان را بر بکر با وجود ادب آن نمودن حاکم چنانچه خواجگان
 و قله موجودات محمد مصطفی بسیار بسیار غریب و بعید می نماید بلکه از جمله کالات است که سلمان را بر بکر کرد و فقیر را
 در این باب چنانچه خود را مد و قی از وفات با دوسه نفر از دوستان در عالم سیاحت بکثرت و ملامت و اردیگی از بلاد
 انحر و شدم روزی مفتی اولات از یکی رفیقان سوال نمود که نام شما چیست جواب گفتم من خدیجه علی و اسم یکی از
 رفیقان مستعلی و دیگری حسن علی است و بیکبار مفتی پرسید که چه ملامت ارید گفت خفیه مذاهب پیغمبر مفتی بخند در

گفت مرا که باور باید که شما حق می باشد با وجود این اسمی فقیر گوید که سلمان از عنوان جوانی در طلب دین حق سماعی بود و نزد عالمی ادب
 از خود و بضای و غیره را نزد و منبهر و در شایسته که از آن حضرت با و می رسید صبر و پایداری که در سلوک این طریق خواهی بسیاری
 و در انبوت فروختند و از آنرا بخواجگان کائنات علیه فضل الصلوات علیه و او از تو بهود و عیالی خود و محبت و اخلاص و نسبت
 باستان مقدس بنویس که میانی رسید که از زبان انحضرت معصوم غایت مشیون سلمان ماله المیت سرفراز کرد و بدین شیخ محی
 الدین اعلا و از انجید باستان سلال بصفت طهارت سلمان رفته نموده در کتاب فتوحات و بار خود انکالات و انصاف با ضام
 کالات خلایق ثلاثه محبت سبت کردن سلمان را چندان زدند که گشت کج نماید و فوق و در طاعت خود از بن قیبت که از مشاهیر
 علای اهل هند است آورده که هیچکس از صحابه و اصفی بودند و سلمان را از انجیل شمرده در کتاب کامله های مذکور است که
 چون سلمان رفته بمناعت الی رسول بر ابوبکر سبت نکرد و روزی عمر با و گفت که ای هاشم خلف کردن از سبت برای افتخار است
 بر رسول و آنکه ایشان میگویند فضل خلفند بعد از رسول باری بخواجگ افتاده که خلف میکنی سلمان فرمود نا شیعتم که از
 و از او اتخلف بتملقهم و باع سبتهم و در کتاب کشف الغرر روایت نموده انابا یعنی النبی علی الهیج المسلمین و انما علم الی علی
 طالب و المولات لمر بالجهل اختصاص سلمان حضرت امیر المومنین است و تائید او در جمیع امور روشن تر از ظهور نور بر شام
 طور است در کتب تاریخ مسطور است که عمر سلمان و ولایت اقل ولایت و بجهاد سال و بیوایت اکثر سید و بجهاد سال بود اما
 و با عا مروض می دادم در واسطه سلسله خواجگان ابوبعقوب یوسف هادی واقع است و او را بر سر خواجگان اهل طالق محمد و
 می دانند که او سر حلقه خواجگان است و چنانچه در بحال المومنین و غیره مسطور است شیخ سلال که شیع او قطعی است در
 طریقت بر خواجگان ابوبعقوب یوسف هادی نسبت پس نظر تحقیق سابق خواجگ یوسف بن علی بن شیع با شیع که بر داعی شود
 شیع که مرید اهل سکر کرد و بدلی عکس تصور واقع است پس شیخ خواجگ یوسف هادی با شیع با شیع که مرید بر
 مذهب مراد خود باید بوده باشد خلافت این می خورد بر این بوجه واضح ظاهر کرد بدست تائید که جمعی از متاخر نقشبند
 تصحیح نموده اند محض اختراع و غلط است و شیخ ابوطالب که با این شایع با خود اهل سینه بوده با بطریق تفسیر سیکل را
 گفته و کلد الک مجاهد الف تائی از اولاد خلیفه ثانی و خفی مد هب بود پس نسبت اولی با یوسف هادی شیع تائید که سلسله از ایشان
 تا اما حقیق الصادق میگوید و حال آنکه در زمان تائید و ماست و چه تامل آنکه در سخنان دعوت مکرور است که حضرت
 خضر بنو محمد بن خاقر سید و قزو علی قلی را از تائید فرمود و او بکار مشغول شده و کسانها یافته بعد از آن
 خواجگ ابوبعقوب یوسف هادی بخارای می داند و خواجگ عبدالخالق با و ملاقات نموده و او را قلوب او را تغییر داده و فرمود
 و وجهی که از جانب حضرت خضر ماموری موجب باش از انقرار خواجگ عبدالخالق فی الحقیقه و بدین خواجگ یوسف هادی بود
 بل منوجه تربیت او ظاهر بوده و او در خدمت خواجگ یوسف مدتی استفاده نموده است از شیخ مشایخ نقشبند به
 که اهل سلسله با و بحال افتخار دارند یکی خواجگها الدین محمد نقشبند است هندستان و ترکستان و اکثر سالکان ابو
 حنیفه

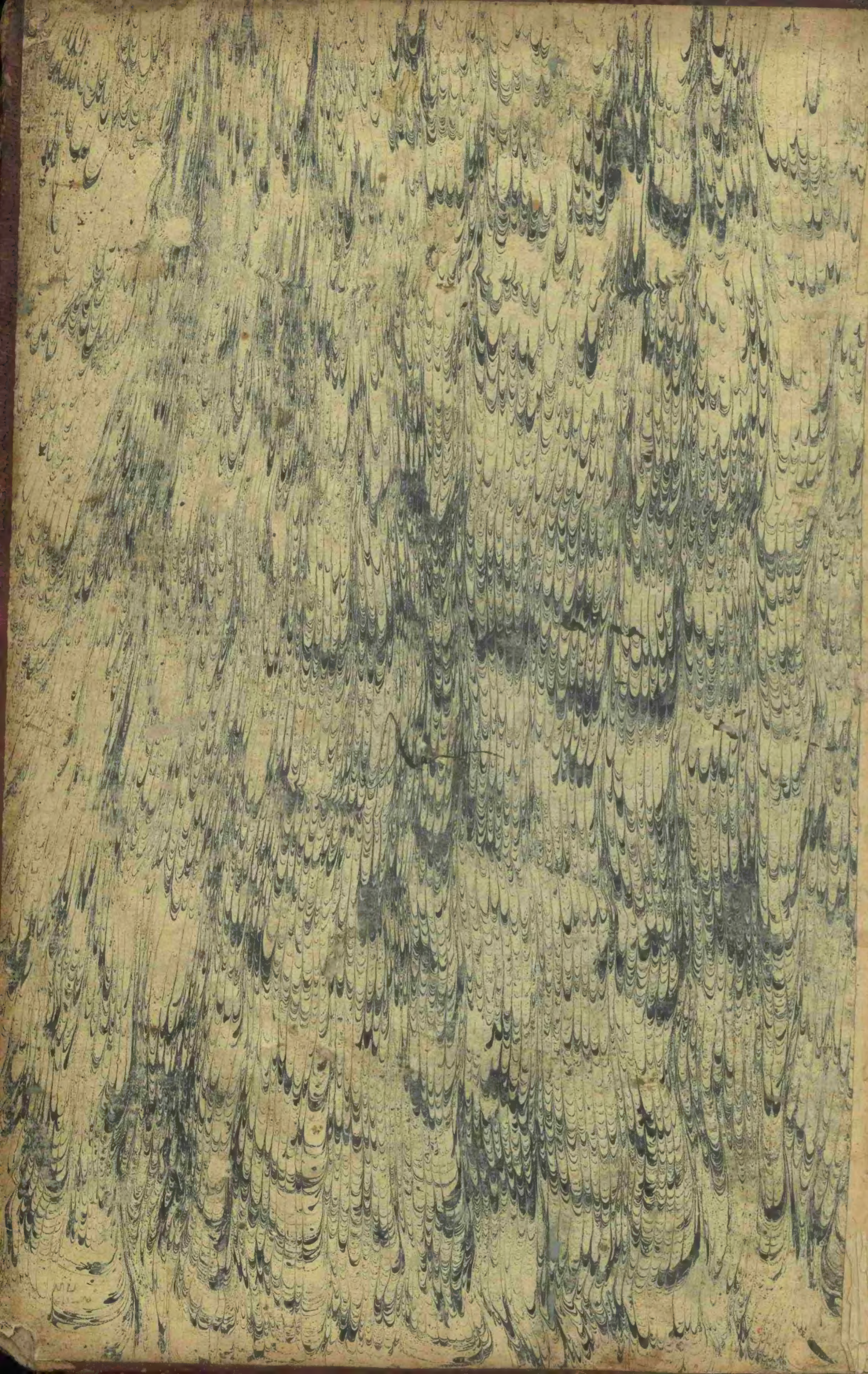
[illegible][illegible]

کونه است اول نشارت خدا برای مؤمنان و توبه ساینده شیطان مردم را بر خوابهای پریشانست و در وقت که از حضرت می پرسید بلکه
چهره سبب دارد که مؤمنان خواب می بینند چنان می شود که ای اثران ظاهر میشود و حضرت فرمود که چون مؤمن خواب برود روح او
با شما حرکت میکند بل آن روح مؤمن مشاهده می نماید حقیقت است و اثران ظاهر میشود و آنچه در زمین و هوا ملاحظه میکند خواب
پیشانیست روی عرض خود که یاد روح او با شما می رود و هیچ در بدن باقی نمی ماند از حضرت فرمود که اگر چنین باشد خواهد بود بلکه
مثلاً افتاب که در آسمانست و روشنی و شعاع او در زمین است و هم چنین روح مؤمن در بدنست و بر روی بدن با شما حرکت
میکند و مشاهده می نماید بلکه در جهت خواب شرایط بسیار و ادب بیشتر است و چون شرایط جمع گردد البته خواب
صحیح باشد چنانکه خواب از محضات حضرت یوسف بوده و قوله تع و کذبت عنک الیوسف فی الارض و لعلکم تریدون الی احوال
اکثر انبیا و خواب را مورد میشدند و بدان عمل میکردند چنانکه کلام از حال حضرت ابراهیم می آید که می فرمود که ای زنی که ای
افان بحال تا آنجا که اقدس صده الله و رسول الودیا انک الذی الخیر الحسنین و در باره خاتم انبیا فرموده اقدس صده الله و رسول
الودیا الخیر الحسنین در تفسیر آیه لهم البشری فی الحیوة الدنیا گفته اند که مراد از بشری خواب و ممانست و ایضا
از حضرت رسول و در وقت که در بدن خواب برود مؤمن بجز و است از چهل جزو بگیری و معبران گفته اند که خواب از دو چیز
ملیت یا مؤمن و محلات یا کافر ملحدان پوشاننده و جبر است اول خواب انبیا و اوصیاست که خواب ایشان بمنزله
روح و سموات است دوم خواب انبیا و اوصیا و خواب ایشان تا خواب اوصیاست سوم خواب پادشاهان عادلست چهارم
خواب فضالت است پنجم خواب فقهاست ششم خواب علماست هفتم خواب اراذه کانت هشتم خواب بد کانت
نهم خواب مردانست دهم خواب زنانست یازدهم خواب مستور است و دوازدهم خواب سقالتست سیزدهم خواب نکو است
چهاردهم خواب محتاجانست پانزدهم خواب کودکان بالغ است شانزدهم خواب کودکان نابالغ است و خواب کودکان نابالغ
ضعیف ترین خوابهاست و خواب مسلمانان قوی تر است از خواب کافران و خواب دانایان مؤثر تر است از خواب جاهلان
و خواب مستور قوی تر است از خواب فاسقان و خواب مردان قوی تر است از خواب زنان اکنون قلیلی از تعبیر آن بگویم
هر دفعه بی بیان کنیم **خواب اول** دایما گویند که اگر خواب خود را در آسمان مشاهده کند که آسمان اول باشد اهلان
نزدیک باشد و اگر در آسمان دوم خود را ببیند دلیل علم و حکمت باشد و اگر در آسمان سیم ببیند دلیل عز و جلال دینی باشد
و اگر در آسمان چهارم ببیند دلیل کبریاست و دست و فرموده و اگر در آسمان پنجم مشاهده کند دلیل خوف و ترس
باشد و اگر در آسمان ششم ببیند دلیل بخت و دولت باشد و اگر در آسمان هفتم ببیند نعمت و دولت باشد و اگر در خواب
ببیند که رنگ آسمان سبز بود دلیل کرم در دنیا و غیره و صلاح و ایمان باشد و اگر سفید ببیند در دنیا یا در جنت و
محضوت شود و اگر سیاه ببیند در دنیا فقر و غلا شود **خواب دوم** دایما گویند که اگر خواب پادشاه باشد و دلیل
کند بر بزرگی و خلیفه و حضرت صادق که فرماید که اگر خواب نبیست و جبر باشد پادشاه و عالم و عدل

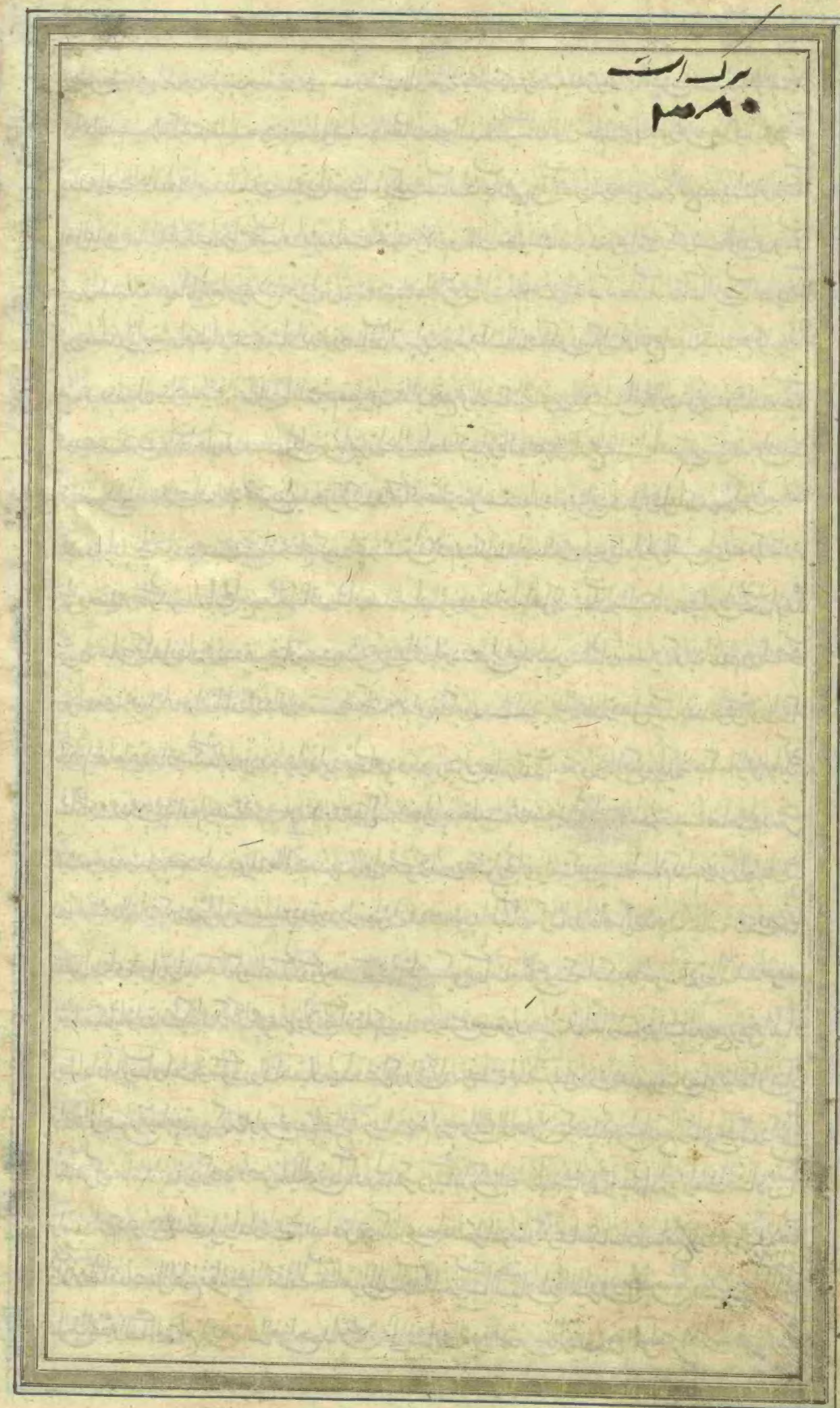
و زمین و دیگر وزن و وزن جابر مغرب گویند که اگر خواب در خواب پادشاه باشد و ستاره کان برادران و خواهران باشند و این
سیرین گویند که اگر خواب در خواب سلطان و ماه و وزیر و زهر زن و عطار و دیو و شیخ و حیوان و مشتری خازن و زحل صاحب عذاب و
سایر ستاره کان حکم و حکم باشد **خواب سوم** این سیرین گویند که اگر خواب در خواب زاهد باشد و حضرت صادق که فرموده که بفر
از سیرین و جبر باشد زن و خادم و اقوام و دین و صلاح و عمر و مال و نعمت و جبر و بخت و پیرانش از جبر زنان **اب** و بدین
اب صاف دلیل جبر و خوبی بود معبران در باب رختن یا برنج و جبر تعبیر نموده اند بفر و خوت و کار و دشوار و نیکو کردن بزرگان
و عمل جبره که خواب گرم خوردن خواب دلیل بیماری و رنج کنند و اگر آب مکرر تیره ببیند دلیل خوف و ترس و رنج و سختی باشد
خواب چهارم دایما فرماید که اگر کسی انقیاد در خواب مشاهده کند دلیل علم و حکمت است که مقرب سلطان شود و کار در دست و کشاده گردد و اگر ببیند که
کیه و در اثر افکند و تسوخت دلیل کینه که پادشاه و ولایت بر او ستم نماید و لیکن روز بخت باشد و اگر ببیند که شعله آتش
در دست داشت از پادشاه هیز و منفعت بوی رسد و اگر آتش از خسته ببیند پادشاه ستودار باشد و اگر مشاهده کند که آتش
می پرسند دلیل کینه که سلطان ظالم را خدمت نماید و اگر شاره آتش ببیند سختی باشد و اگر آتش در آن ببیند و فریاد حضرت
صادق فرماید که در بدن آتش خواب بر نیست و هفت و جبر باشد و کار از روضه و سفره حضرت و سخنان نبوت
و منع از کار و دهم خواب پادشاه و عقوبت و نفاق و بی امانی و علم و حکمت و راه داری و محبت و ترس و سوختن و پادشاه
و طاعون و سیم و دام و دیو و یاقوت و نیکو و مال و جام و روزی و مشقت **سایا** دایما گویند که اگر کسی مشاهده کند
که در آسمان غلغل بر دارد و میگردد دلیل کینه که از صاحب سیاه و منفعت یابد و حضرت صادق فرموده که اگر کسی دیدن برنج و جبر
باشد پادشاه و پیر و فرزند و نیکو و در شجاع و جلد و خواستار پادشاه و این سیرین گویند که در بدن آسمان و حضرت و محضوت باشد
خواب پنجم این سیرین گویند که اگر کسی ببیند که جای خواب را آباد کرد و خانه افتاد و مسجد و مدرسه و امثال آنها دلیل کینه جبر
و صلاح و برکت خواب و اگر ببیند که زمین خواب را با خود آباد میکند مانند خانه و سرای و دکان و امثال آنها دلیل کینه کفر
دینی و یا بد حضرت صادق که فرموده که در بدن آسمان و جبر است صلاح دینی و جبر و منفعت و کار و نیکو و کشایش
کارها دارد و خواب مال و نعمت حلال باشد که بی رنج بدست آید مغرب گویند که اگر کسی ببیند که در آسمان میفرشد دلیل کینه
که در دنیا دنیا میفرستد و این سیرین گویند که در فضل و است و براهیم که می گویند که مردی باشد که می آید و ست
و خوشان گردد و حضرت صادق فرموده که در بدن آسمان و جبر باشد مرد صالح و زن و دخول و خادم و فضیلت
خواب ششم این سیرین گویند که اگر کسی ببیند که خانه خود را با آتش زد و آتش از آن برآید و اگر آتش از آن برآید
آتش و با هم ببیند مرد و از مشرف و کارها بود **خواب هفتم** این سیرین گویند که جبر و محضوت باشد و حاصل خطر و ترس بود
و جای حقیقت و کینه کاران باشد **خواب هشتم** این سیرین گویند که استقامت و نیت دنیا باشد و اگر زن ببیند که آتش شده
هر چند شک بریزد که پند مال دنیا و بیشتر باشد **خواب نهم** حضرت صادق فرموده که اگر برنج دیدن برنج و جبر باشد مال دنیا را

دینا و قرب سلطان بود غوره دیدن و خوردن دخت و مشقت بود و خوف اتفاق خمر زن و مرد و استیلا حاجت و غرض و خدمت بود و فاعل کوفت
ظفر بر دشمنان و رسیدن مراد و روا شدن حاجت بود و فاعل و مساد و ان هیز است که زعفران داشته باشد مالی بود که بر صحت و
بدست آید **فقه** دیدن او خوب باشد **فاحی** جای فراخ دیدن کثافتی که باشد **فاحی** کثافتی که باشد **فاحی** کثافتی که باشد
زنان فرج دارد و خاری و دلت بدید و اگر زنی بدید که از فرج او کرم بیرون آید و از زنی که از فرج او کرم بیرون آید
دختری بدید و سلامت یابد و اگر بدید که سرش مثل عقرب شود **فاحی** فرج پادشاه جبار و ستمکار باشد **فاحی** فرج پادشاه جبار و ستمکار باشد
بلندی فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
مردم و زایل شدن اندوه و دفع غم و فرج بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
تلف روی بخیل بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
با اهل عیال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
حمت و عزت یابد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
کسرتن سیکو بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
بزرگ عزت و دفع از پادشاه بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و بدن حلیه بد باشد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و برکت و زلف قط بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
اگر محمول بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
پروخت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و اگر بدید که دشمن را قلع کرد بد بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
مشغول شدن کار با اهل و عیال و جنگ و محنت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
نوعی عزت و دولت کشا است **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و ستم و امانت باز دادن و کارها و چپ و بیکساده باشد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
کار و محبت و غرض و پناه و برادر و توانا و ملک و اقرب بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
میائیان کشتی شود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
کاسه جوهری اگر در او و زنی بدید و اگر خالی بدید محنت و غم بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
کاف و مشک میل خوردن بیکساده و محبت نمودن بیکسانی که اعتقاد ایشان بد بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
خوب و عیال و ایتنا و اخلاص و ازین و سخن خوش و ازین نفس بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود

منه و کام و شادمانی بود خاصه که کند بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
ابد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و منفعت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
درم بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
یا فتن و جاه و عزت و معیشت و اگر مردمان را چیزی دهند از اینها که گفته شد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
اگر بدید که ازین کردن زدن و سر و جلاش را که بدید بود از او شود و اگر بدید که ازین کردن زدن و سر و جلاش را که بدید بود
توانی و در بدی بود و غرض کرده مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
کردن و از کلاکت و عزت و رفعت و جاه و غمی و اسانی بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
عبد و انصاف و عزت و شرف و عیبت و ولایت و قدرت و جاه بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و نیز کردن و ازین و ریاست و شاد و عیبت و امر و عیبت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
علمت کردن و گرامی بود و خواب کردن و عیبت و امر و عیبت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و فرج بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
و مال و خواست بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
در بدی و بیاهی و غم و حسرتی که ازین و امر و عیبت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
دشمن جوهری چپ بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
نقصان مال و جاه و عزت بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
هزاره و ما بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
مکار و غلام بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
صادق و فرموده کرد بدید **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
نشت و بدید باشد **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
حضرت فرموده که خلیفه و امامی و بزرگ و ایمان و مسلمانی و امانی بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
فرمای خان بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
مال و ریاست و دلیری و از حرام و در شدن و بد و هر زیاده و نقصان که بدید بدید از اینچه گفته شد تاویل کند **فاحی** فرج دلد نقص مال بود
بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود **فاحی** فرج دلد نقص مال بود



112



112

